بسم الله الرحمن الرحیم

## ذوق المتألهین: وجود امرى حقیقى و واحدى شخصى است كه اختصاص به خداوند متعال دارد

 وذهب جماعه أن الوجود الحقیقى شخص واحد هو ذات البارى تعالى و الماهیات امور حقیقیه موجودیتها عباره عن انتسابها الى الوجود الواجبى وارتباطها به تعالى فالوجود واحد شخصى عندهم و الموجود کلىّ له افراد متعدده وهى الموجودات و نسبوا هذا المذهب الى ذوق المتالّهین.

 یك طریق و مذهبى است كه نسبتش را به ذوق المتألهین میدهند و مرحوم حاجى هم این مطلب را در منظومه آورده بودند. و او اینست كه آنها معتقدند كه وجود یك امر حقیقى و یك واحد شخصى است كه اختصاص به خداوند متعال دارد و هیچیك از موجودات حصّه‌اى از وجود ندارند موجودات دیگر ماهیات اصیل و حقیقى هستند و واقعیت دارند منتها تا جعل به اینها تعلّق نگیرد ظهور و بروز پیدا نمى‌كنند.

 آدم گاهى اوقات نمى‌فهمد كه شخصى كه یك مسأله‌اى را مى‌گوید آیا به لوازمش هم اطلاع دارد و به تبعات اینها متبصّر است؟ در هر صورت صاحبان این نظر قائل هستند به وحدت وجود و كثرت موجود.

 ما قائل به وجود شخصى در اعیان خارج هستیم. یك كتاب وجود شخصى دارد. یك قلم وجود شخصى دارد و وجود شخصى این با وجود شخصى آن، تفاوت دارد. در عین آنها ماهیت دارند و ماهیت آنها باعث امتیاز و اختلاف بین این دو شیئ شده است ولى این یك وجود شخصى دارد، آن هم یك وجود شخصى دارد و این وجود شخصى است كه باعث تحقق این امتیاز و این اختلاف است.

 این آقایان معتقدند بر اینكه وجود شخصى فقط یك وجود است و آن اختصاص به خداوند متعال دارد به اندازه یك سر سوزن از این وجود شخصى به كسى نمى‌دهد. پس این ماهیات چه هستند؟ ماهیات امور حقیقى هستند و واقعیت در اعیان خارجى از آن ماهیات است. لیكن این ماهیات چون به آن وجود حقیقى نسبت دارند، اعیان خارجى را تشكیل داده‌اند، به عبارت دیگر چون انتساب و تعلّقى به آن وجود حقیقى دارند ما در خارج این ماهیات را مى‌بینیم. و لولا این انتساب، ماهیاتى هم نبود. این ماهیات داراى وجود نیستند و وجود در این ماهیات مى شود امور انتزاعیه و نه امور حقیقیه و تأصلیه. چون ارتباط و تعلق به او دارند، به این ماهیات مى‌گوئیم: موجود. پس موجود مى‌شود یك امر كلى «ذا افرادٍ مختلفه و انواع متفاوته و اجناسٍ متمیزه» همه اینها با همدیگر اختلاف دارند.

 در طریقه ذوق المتألهین آنچه كه هست اینست كه وجود، دربست از براى یكى است و هیچ سهمى از وجود غیر از واجب الوجود ندارد حتّى به اندازه سرسوزنى. این پیغمبر با این عظمت به اندازه بال پشه سهمى از وجود ندارد، چون ممكن است. تمام این عوالم امكان به اندازه بال مگس سهمى از وجود ندارند. اینها ماهیتند و امور حقیقى هستند واین امور حقیقى از خودشان نیامدند. یك خدائى این وسط در كار است، فقط كارى كه خدا مى‌كند به این ماهیات وجود نمى‌دهد، وجود مال خودش است، در هر صورت تمام این ماهیات عبارتند از: حقایقى كه آن حقایق هیچگونه ارتباطى و علقه‌اى و اشتراكى و اتّحادى با آن وجود واجب الوجود ندارد. آن واجب الوجود ماهیته انیته و غیر از وجود چیز دیگرى ندارد. و هیچ ما به الاشتراكى بین ماهیات و بین آن وجود واجب الوجود نیست. ماهیات عبارتند از: گردو، پنیر و شكر و عسل و درخت و دریا و كوه و غیره در حالى كه وجود واجب یك حقیقت ناشناخته ایست كه ماهیت ندارد و یك سدّ سكندر بین آن حقیقت و بین این ماهیات كشیده شده واین دو را از همدیگر جدا كرده و هیچ مابه الاشتراكى ندارد.

## جعل یعنى ارتباط این ماهیات با وجود شخصى

 سؤال ما این است: این ماهیات از كجا پیدا شدند؟ خودشان یك دفعه از زمین سبز شدند؟ هیچ ماهیتى بدون علت درست نمى‌شود. پس علت در تحقق ماهیات چیست؟ جعل، جعل یعنى ارتباط، این ماهیات با آن وجود شخصى ارتباط دارند.

 آن وقت در اینجا اشكالاتى كه وارد مى‌شود، ولى آنچه كه فعلًا مطرح مى‌كنیم مسلك اینها است كه مى‌گویند خودشان از زمین سبز نشده‌اند. چرا؟ چون ممكنند. و هر شیء ممكن ذاتى در وجود خودش مفتقر به غیر است، و به تنهائى خودش نمى‌تواند كارى كند و نیاز به غیر دارد. غیر را مى‌گویند ارتباط. پس این ماهیات مرتبط هستند با آن وجود عینى شخصى. شما اسم این ارتباط را چه مى‌گذارید؟ اگر این ارتباط را شما اضافه اشراقیه مى‌دانید، اضافه اشراقیه كه معنا ندارد. یا اضافه مقولیه است كه لازمه‌اش اینست كه قبلًا در اضافه مقولیه منسوب و منسوب الیه هر دو وجود داشته باشد و نسبت بین اینها هم برقرار باشد.

 اگر شما این اضافه را اضافه مقولیه نمى‌دانید و اضافه اشراقیه مى‌دانید، پس اصاله الماهیه از كجا آمد؟ ماهیت چرا اصل شد؟ اگر از ناحیه جاعل به او ماهیات افاضه شده، او كه ماهیت ندارد. شما خودتان گفتید او وجود واحد شخصى است و «ماهیته انیته» وقتى یك وجود واحد شخصى باشد و سراسر وجودش وجود باشد، دیگر ماهیت ندارد. مثل اینكه شما ماستى را كه دارید. به شیر بزنید، ماست مى‌شود. امّا از درون ماست شما كه دیگر كدو در نمى‌آید. این ماست خیلى هنر داشته باشد اگر به شیر بزنید، آن شیر را مثل خودش بكند. امّا فرض كنید این ماست را داخل ظرفى بگذارید و بعد از یك ساعت در آن را بردارید یك كیلو خیار در بیاید! این نمى‌شود. سخنیت لازم است. وجودى كه اصلًا داراى ماهیت نیست چگونه جعل ماهیت مى‌كند؟ وجود را كه براى خودش نگه داشته و به او نمى دهد. پس چه به این مى‌دهد؟ اگر خداوند متعال افاضه مى‌كند باید وجود شخصى افاضه كند. منتها در افاضه وجود شخصى چون داراى مراتب تشكیكى است شما اسم این را شلغم مى‌گذارید، و اسم آن را هویج مى‌گذارید. اما وجود به اینها نمى‌دهد، پس چه به اینها مى‌دهد؟ ماهیت مى‌دهد؟ ماهیت از كجا آمد؟ كجاى وجود خدا هویج خوابیده؟ كجاى وجود خداوند شلغم خوابیده؟ این وجود تنهاست. این اشكالاتى است كه بر آن مى‌شود.

 در طریقه ذوق المتالهین یادمان باشد كه وجود، وجود واحد است. دربست است، ربط به هیچكس ندارد، بقیه موجودات به اندازه سر سوزنى از این وجود نصیب ندارند. این وجودات چه هستند؟ امور اعتبارى هستند؟ نه، امور حقیقى هستند. این امور حقیقى چطور پیدا شدند؟ عنایت ازلى و لطف پروردگار وقتى به این ماهیات، تعلّق گرفت وجود شدند. پس فقط صرف یك تعلّق و صرف یك ارتباط بود بدون اینكه از آن وجود در اینها برود، وجود در بست مال خداست. وقتى در خارج ظهور پیدا كردند ما یك وجود انتزاعى از اینها مى‌گیریم و مى‌بریم به باب اشتقاق، یك «موجودٌ» هم درست مى‌كنیم و این موجودٌ را بر این ماهیات حمل مى‌كنیم و مى گوییم مثلًا «زیدٌ موجودٌ» در خارج درست شد. پس موجود مى‌شود یك امر انتزاعى و یك امر عقلى نه یك امر واقعى و خارجى.

 من در یك مجلسى در مشهد بودم، یكى از این آخوندها مى‌گفت: آقا چه مى‌گویند این فلاسفه بى دین؟ به خدا مى‌گویند موجود به این دانه كبریت هم مى‌گویند موجودٌ[[1]](#footnote-1).

 اطلاق یك مفهوم بر دو مصداقى كه اینها مصداق این مفهوم هستند كه اشكالى ندارد. چه اشكالى دارد ما به خدا بگوئیم موجود ولى موجودى كه حد ندارد و به این دانه كبریت هم ب‌گوئیم موجود. موجودى كه اینقدرحد دارد. این كه دیگر اشكالى ندارد.

 این افراد نمى‌دانند كه اینها مى‌آیند وجود را یك امر اعتبارى مى‌دانند. عوام هم همینگونه هستند، این عوام كه هیچ گونه از وجود برداشتى ندارند، اینها وقتى نظر به ماهیات دارند آن وجود را اختصاص به ذات بارى مى‌دانند و نظرشان به همین ماهیات است، آنها موجودیت را درك مى‌كنند منتهى تكثر در موجودیات قائل هستند.

## مسلك ذوق المتألّهین

 على اىّ حال در مسلك ذوق المتألّهین آنچه كه مورد دقّت باید قرار بگیرد این است كه ماهیات سهمى از وجود ندارند، و بطور كلى از آن خداست. ماهیات امور اعتبارى هستند و به صرف ارتباط با ذات بارى تعالى به اینها موجود مى‌گوئیم. پس فقط تعلّق است كه موجب بروز و ظهور اینها شده است. این یك مسلك.

## مسلكى دیگر

 مسلك دیگر آن است كه مرحوم حاجى در این تعلیقه مى‌فرمایند و بسیار تعلیقه خوبى است و نكاتى دارد كه بعداً عرض مى‌شود. و آن این است كه بعضى ها قائل به وحدت وجود و وحدت موجود هستند. این طریق را نسبت داده اند به بعضى از صوفیه. البتّه در این انتساب و تعبیرى كه آقایان از این مى‌كنند جاى صحبت است، حتّى خود مرحوم حاجى هم در منظومه شاید یك همچنین برداشتى كرده، بعضى از آقایان مقرّرین بحث هاى منظومه هم یك برداشت اشتباهى داشتند[[2]](#footnote-2). آنها مى‌گویند منظور از صوفیه در مسأله وحدت وجود و موجود این است كه بطور كلى یك وجود شخصى و واقعى و خارجى بیشتر نیست كه آن وجود اختصاص به ذات بارى تعالى دارد و یك موجود هم بیشتر نیست. كسرابٍ بقیعه یحسبه الظّمان ماءً[[3]](#footnote-3).

 و تمام آنچه را كه ما مى‌بینیم در عالم خارج همه خواب و خیال است، اصلًا واقعیت ندارد. پس این درخت و شجرى كه مى‌بینیم چیست؟ این آسمان و زمینى كه مشاهده مى‌كنیم چیست؟ این تفاوت و اختلاف بین انسان و حیوان و شجر و مدر و نبات و جماد چیست؟ مى‌گویند همه اش خواب و خیال است، اینها اصلًا واقعیت ندارند. انسانى ما نداریم. حیوانى ما نداریم. یك صورى فقط بوده امّا آن صورت واقعیت خارجى نداشته، مثل بچه ایى كه در ذهن خودش اقوالى ترسیم و تصوّر مى‌كند و مى‌گوید: غول، غول هیچ وجود خارجى ندارد ولى ترسیم ذهنى بچّه است. اگر ترسیم نمى‌كرد كه نمى‌ترسید. پس تصوّر اوست كه این تصوّر را حاكى از خارج مى‌بیند ولى در خارج غیر از یك وجود واحد چیز دیگرى نیست. این را دارم توضیح مى‌دهم تا اینكه مسأله خب جا بیافتد.

## بیان طریقه صوفیه در وحدت بارى تعالى

 پس بنابراین طریقه صوفیه آنطورى كه این آقایان تقریر مى‌كنند معنایش این است كه تمام آنچه را كه در عالم هست، همه خواب و خیال است. همه اینها اوهام است و همه اینها عكوس و تصاویر است و همه اینها تخیلات است، ولى در خارج غیر از یك وجود واحد كه پروردگار متعال و غیر از یك موجود كه باز خود خداوند متعال است، هیچ چیز دیگرى وجود ندارد.

 لذا بعضى ها كه این مسأله را به بعضى از صوفیه نسبت داده‌اند آمده‌اند اشكال كرده اند كه در حالتى كه ما در خارج این اشیاء متفاوت را مى‌بینیم، اختلاف بین زید و عمرو را مى‌بینیم، اختلاف بین ماهیات مختلفهالحقایق و الانواع را مى‌بینیم، اختلاف بین جنس و فصل و شجر و مدر و مجردات و مادیات بانحائها و اقسامها را مى‌بینیم. یا باید قائل به سوفسطایى بشویم و عالم اعیان را در خارج انكار كنیم، یا براى این یك چاره اى بیاندیشیم لذا آمدند این را یك مذهب شبیه به جنون معرفى كردند كه اینها خودشان هم نمى‌فهمیدند چه مى‌گویند! حرفى است كه از روى مشاعر برنخواسته است، و به پشتوانه منطق و عقل و برهان زیور نبسته بلكه بر اساس توّهم یك همچنین صحبتى مى‌كنند.

 البته عرض كردم كه این حرف صحیح نیست. این كسى كه قائل به وحدت وجود و موجود است نمى‌خواهد بگوید در خارج ما اصلًا ترشى نداریم، ما اصلًا شیرینى نداریم. همان كه قائل به این است، وقتى كه مى‌خواهد چایى بنوشد چرا به جاى نبات و قند، قرقوروت را در دهانش نمى‌گذارد؟ یا باید بگوئیم اینها دیوانه هستند و تابع مكتب سوفسطایى هستند، یا اینكه حرفى كه زدند یك واقعیت است.

## واقعیت وحدت شخصیه وجود

 واقعیت وحدت شخصیه وجود و وحدت موجودیت موجود، این است كه در عالم اعیان خارج اگر ما نگاه كنیم همان طورى كه در سلسله طولیه علیه، علّت را عین معلول مى‌دانیم و ظهور او، همین طور از نقطه نظر سلسله عرضیه تمام معالیل را یك وجود میدانیم، و یك موجود مى‌دانیم، الّا اینكه صور در اینجا تفاوت پیدا كرده، و قائل به مسأله وحدت وجود بالاخره به این نقطه مى‌رسد كه باید قائل به مسأله وحدت موجود باشد. نه اینكه اینها بگویند اصلًا ترشى و شیرینى در خارج نداریم و اوهام است. منظورش این است كه این ترشى و این شیرینى، این غنم و این بقر، این جماد و این نبات موجودیت مستقله در قبال وجود از موجودیت آن وجود واجبى ندارند، وجود همه اینها وجود رابط است، یعنى عین التعلق است و یك وجود واحد است كه در عالم خارج به صور مختلفى در آمده، ما اسم هر صورت را یك وجود شخصى مى‌گذاریم. این اشكال ندارد.

 موجودى كه اینها در صدد رد و انكار او هستند آن موجودیت مستقله در قبال آن وجود بسیط و به عنوان تكّه جدا شده از آن وجود بسیط است، آنچه كه هست در خارج وجود واحد است. مثلًا یك وقتى شما خمیر را بصورت یك كاسه درمى‌آورید این مى‌شود وجود واحد، یك وقتى همین خمیر را مى‌گذارید روى شانه و برایش دم و سر درست مى‌كنید، شخصى مى‌آید از یك طرف نگاه مى‌كند، مى‌گوید این خمیر، سر است چون نمى‌تواند اینطرف را ببیند فرض كنید كه فقط یك طرفش را نگاه مى‌كند، یكى مى‌آید نگاه مى‌كند مى گوید این خمیر بصورت دم در آمده، حالا پرده را مى‌اندازیم كنار، مى‌گوید رفته آنطرف دراز شده. مى‌گوئیم: آقااینطورى گردش كردیم، حالا مى‌خواهیم داخل تنور بگذاریم. این دراز و گرد شدن، دم در آوردن و سر در آوردن از دید ماست. امّا كسى كه یك قدرى دیدش قویتر باشد، و پرده را كنار بزند مى‌گوید: همه اینها یكى‌اند. یك خمیر است كه صورتهاى متفاوت پیدا كرده، اسم این را وحدت وجود و موجود مى‌گذارند. وحدت وجود یعنى مایه یكى است، و وحدت موجود یعنى هویت خارجى هم یكى است. یك وقت شما تكّه اى جدا نكردید. یك وقت یك تكّه از آن جدا مى‌كنید. این كثرت موجود مى‌شود با آنكه وحدت وجود دارد. وحدت در مایه دارد، آن آب آرد و نمك است، این هم آب و آرد و نمك است، مایه یكى است، موجود دو تاست.

## عقیده صوفیه در وحدت و كثرت

 صوفیه مى‌گویند: در عوالم عرضیه اشیاء مختلف وجود مستقل قبال و ازاى دیگرى ندارند همه راهها به یك جا ختم است، یعنى وجود زید و وجود عمرو را كه دو صورت مى‌بینیم، واقعیت هر دویكى است. مثل یك شخصى كه در مقابل ده آینه ایستاده و ده جهت مختلف به خود گرفته است. آینه اى كه در اینجا هست، او را از فقط قسمت راست را نشان میدهد. آئینه اى كه در قسمت دیگر قرار گرفته قیافه را به گونه دیگرى نشان مى دهد.

 بنابراین شما مى‌بینید ده آئینه مختلف كه در كنار همدیگر قرار گرفته از هر كدام یك موجودیت دارند، به نحوى كه اگر كسى به خود زید نگاه نكند به یك زاویه آئینه نگاه بكند مى‌گوید زید این است،، اینطرف و آنطرف را ندیده فقط مى‌گوید زید این است. اگر كسى فقط یك آئینه برایش باز بشود و نگاه به آن ذو الصوره نكند و فقط عكس را ببیند مى‌گوید زید همین است. بنابراین هر كسى از ظنّ خود شد یار من. این را مى‌گوئیم: كثرت موجود اعتبارى. اعتبارى مى دانیم چون تمام اینها تا وقتى است كه زید وجود دارد. اما همینكه یك پرده مقابل او قرار گیرد دیگر از آئینه ها خبرى نیست، آنها قائلند وجودى كه در عالم اعیان است مانند عكسى مى‌ماند كه در صور مختلف است. این بیان با بیان خود صدر المتألّهین كه قائل به وحدت وجود و كثرت موجود است. در یك طریقه خواهد بود. بنابراین طریقه ذوق المتألّهین این نیست كه آنها بگویند: اصلًا وجودات شخصیه نداریم بلكه وحدت وجود و وحدت موجود در عین كثرت وجود و كثرت موجود است كه این مبناى آخوند است و در آنجا بحث مى‌كند، كه در عین اینكه ما یك وحدت وجود داریم كه آن وجود حقّ است در عین حال یك وحدت موجود هم داریم. كه همان تجلّى حقّ در خارج است. این وجود شخصى آمده به این ماهیت خورده شده قلم، این وجود آمده به این این ماهیت خورده شده كاغذ. این وجود شخصى آمده به این ماهیت خورده شده كتاب و امثال ذلك.[[4]](#footnote-4)

1. در دعاى مجير فرمايد: يا موجود. محقق [↑](#footnote-ref-1)
2. [↑](#footnote-ref-2)
3. [↑](#footnote-ref-3)
4. سؤال: اين که وحدت موجود نشد

   جواب: اين که مى‌گويند وحدت موجود، منظورشان موجود مستقله نيست، امّا به موجود متکثره که قائلند. صوفيه نگاه مى‌کند آن شخصى که اين حرف را مى‌زند وقتى نگاه مى‌کند و مى‌بيند که ماهيّت اين مختلف با آن است، مگر ديوانه است بگويد يکى است.

   سؤال: ظهوراتش که يکى است حقيقتش که يکى است

   جواب: ما با حقيقت وحدت وجود کار نداريم در خارج چه؟

   سؤال: خارج جنبه هاى صورى دارد.

   جواب: خارج اسمش موجود است ديگر پس اين موجودات متعدد و متکثر هستند. اين حقيقت واحد در صور مختلفه و متکثره ظهور پيدا کرده است.

   سؤال: مثالى که شما فرموديد مايه اش يکى است.

   جواب: اين مال وحدت وجوداست. حال آمديم سراغ صورتش، اين صورت يکى است يا ده تاست؟ نمى‌تواند بگويد که يکى است. دارد مى‌بيند اين زرد، اين سفيد، اين سياه است اين را که نمى‌تواند انکار بکند!

   سؤال: اين موجود نشد، وجود شد.

   جواب: صورت، موجود است، موجود هم متعدد مى‌شود. حقيقت واحد است اين همان طريقى است که مرحوم آخوند مى‌گويد. يک وقت ما مى‌آئيم اينگونه معنا مى‌کنيم که آنها مى‌گويند آنچه را که در خارج است فقط خواب و خيال است و واقعيت ندارد. پس شما به جاى شلغم چدن بخور.

   سؤال: به لحاظ ارتباط با وحدت وجود مى‌گويند

   جواب: آن وحدت وجود را قبول داريم

   سؤال: اين که خيال است براى اين است که مايه اش يکى است

   جواب: پس شما تأييد ما را مى‌کنيد. آنهايى که آمدند و ردّ کردند مثل مرحوم مطهرى مى‌گويند که اينها شبيه ديوانگى است ه کلام ايشان جاى تأمّل دارد والّا کسى که اين حرف را مى‌زند قائل نيست که اينها در عالم توهّمات است آنها چاى را که با قرقروت نمى‌خورند، بلکه با حبّه قند مى‌خورند دهانش که شيرين مى‌شود، آيا احساس شيرينى مى‌کند يا مى‌گويد خواب و خيال است؟ اين جناب صوفيه که قائل به وحدت موجود است و همه اينها را خواب و خيال مى‌داند چرا مى‌روند و بهترين را انتخاب مى‌کنند؟ چرا نمى‌گويند همه اينها خواب و خيال است؟ وقتى مى‌خواهد پرتقال را جدا کند درشتها را برمى‌دارد. يا بهترين را انتخاب مى‌کند؟ پس اين اصلًا صحيح نيست بلکه منظور از وحدت وجود و موجود اين است که موجود و وجود مستقلّه نيست آن وقت کثرت اعتباريّه مى‌شود.

   کثرت اعتباريه يعنى همين که عکس مختلف است، ظهورات مختلف است ولى مظهر يکى است. اين همان مرامى است که خود مرحوم آخوند دارند. [↑](#footnote-ref-4)